

جریان محاکمه سرتیپ افشار طوس

تنظیم: سوادبه درویش - کارمند آموزش
قسمت اول

مشخصات متهمان:

- ۱- حسین فرزند محمد شهرت خطیبی اهل تهران، ساکن خیابان خانقاه، کاشی شماره ۱۰۶، منزل اجاره، شغل نویسنده روزنامه شاهد، سن ۳۶ سال، بدون عیال، دارای یک اولاد، با سواد بدون سابقه کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان، تبعه ایران، بازداشت از ۳۲/۲/۱۹ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.
- ۲- سرتیپ بازنشسته علی اصغر فرزند نظام الدین شهرت مزینی، اهل تهران، ساکن فخر آباد، شغل افسر بازنشسته ارتش، متولد ۱۲۸۶، مجرد باسواد، بدون سابقه محکومیت کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان، تبعه ایران، بازداشت از ۳۲/۲/۲۱ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.
- ۳- سرتیپ بازنشسته علی اکبر فرزند محمد شهرت منزله، اهل تهران، ساکن خیابان بوذرجمهری، منزل شخصی، افسر بازنشسته ارتش، متولد ۱۲۸۰ دارای عیال و اولاد باسواد بدون سابقه کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۱۹ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.
- ۴- سرتیپ بازنشسته نصرالله فرزند علی اکبر شهرت بایندر اهل تهران ساکن خیابان کاخ کاشی ۴۶۴ شغل افسر بازنشسته ارتش متولد ۱۲۸۰ با سواد مجرد بدون سابقه محکومیت کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۲۱ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.
- ۵- سرتیپ بازنشسته نصرالله فرزند فتح الله شهرت زاهدی اهل تهران ساکن ولی آباد شغل افسر بازنشسته ارتش سن ۴۴ دارای عیال و اولاد باسواد بدون سابقه محکومیت کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۲۱ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.
- ۶- سرهنگ بازنشسته علی محمد فرزند سیف اله شهرت هاشم زاده اهل تهران ساکن خیابان لاله زار کوچه مستوفی شغل افسر بازنشسته ارتش متولد سال ۱۲۸۷ دارای عیال و اولاد باسواد بدون سابقه محکومیت کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۱۰ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

- ۷- سرگرد بازنشسته فریدون فرزند محمدحسن شهرت بلوچ قرانی اهل تربت حیدریه ساکن تهران خیابان ویلا کوچه آیاتلو دست چپ درب آخر منزل اجاره شغل افسر بازنشسته ارتش متولد ۱۲۹۰ بدون عیال دارای اولاد با سواد بدون سابقه محکومیت کیفری (بنا به اظهار

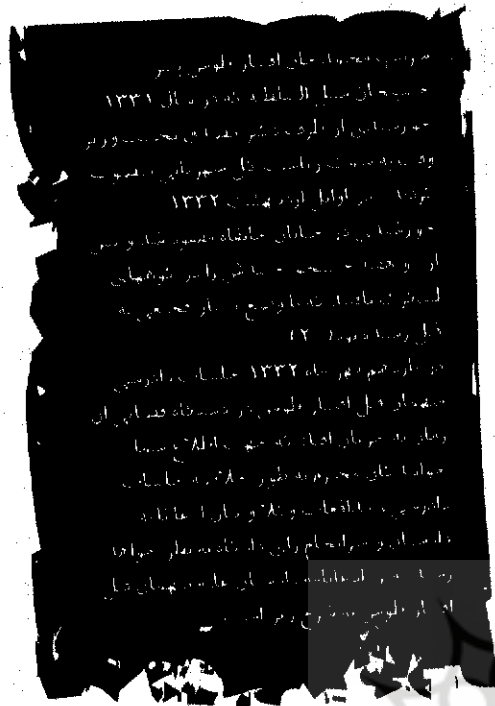
خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۱۹ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

- ۸- غیر نظامی هادی فرزند مهدی شهرت انشار قاسملو اهل تهران ساکن خیابان مخصوص کوچه زیر طاقی منزل استیجاری شغل کارمند راه آهن متولد سال ۱۲۹۷ دارای عیال و اولاد باسواد بدون سابقه محکومیت کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۱۸ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

- ۹- غیر نظامی احمد فرزند رحمت شهرت بلوچ قرانی - تا قبل از بازپرسی شهرت خود را جعفری اظهار داشته بود ولی در بازپرسی برگ ۱۳۲ پرونده ۴ اظهار داشت اسم پدر بزرگم جعفر است و شهرتم بلوچ قرانی است. مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۱۹ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

- ۱۰- غیر نظامی عبدالله فرزند ناظم السلطنه شهرت امیر علایی اهل تهران ساکن شمیران کوچه اسدی شغل کارمند وزارت اقتصاد ملی متولد ۱۲۸۰ دارای عیال بدون اولاد باسواد بدون سابقه محکومیت کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۲۱ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

- ۱۱- غیر نظامی عباسعلی فرزند رحیم شهرت نجفی اهل لشکرک ساکن باغ امگرد متعلق به امیر علایی شغل باغبان سن ۴۰ سال دارای عیال و اولاد (۵)



طفل) جزئی سواد فقط امضاء می تواند بکند بدون سابقه محکومیت کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۱۹ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۱۲- غیر نظامی امیر فرزند جواد شهرت رستمی (معروف به پهلوان) اهل تهران ساکن بخش ۶ جنب مدرسه فرخ کوچه سیاهها شغل بارفروش متولد ۱۳۱۰ دارای عیال و اولاد بدون سابقه کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از تاریخ ۳۲/۲/۲۰ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۱۳- غیر نظامی شهریار فرزند محمدرحیم شهرت بلوچ قرانی اهل تربت حیدریه موقتا ساکن تهران خیابان ویلا کوچه آیاتلو آخر کوچه منزل دست چپ شغل ملاک در تربت حیدریه سن ۲۴ سال دارای عیال و اولاد باسواد بدون سابقه محکومیت کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۱۸ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۱۴- غیر نظامی ناصر فرزند حبیب شهرت زمانی اهل سمنج ساکن تهران خیابان شاه چهارراه باستان منزل پدرش شغل دانشجو و کارآگاه متولد ۱۳۰۶ مجرد باسواد بدون سابقه کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از ۳۲/۲/۲۰ به علت عجز از تودیع وجه الضمان.

۱۵- غیر نظامی نصیر (معروف به مصطفی) فرزند

وی به مأموران آموزش لازم داده شد (در صورت جلسه برگ ۵۲ پرونده شماره ۱).

در تحقیقات ابتدایی که از دستگیر شدگان منزل حسین خطیبی در صبح روز ۳۲/۲/۲ به عمل آمد اظهارات آنها در مورد بیشتر سؤالات با یکدیگر تناقض داشت و انکار اغلب بدهیات، قصد آنها را در کتمان حقیقت روشن می ساخت (صفحه ۵۶ تا صفحه ۶۳ و ۶۸ تا ۹۴ پرونده شماره ۱).

پس از دستگیری حسین خطیبی در همان روز ۳۲/۲/۲ مجدداً از شعبان عیدی (نوکر خطیبی) بازجویی به عمل آمد و پس از پاسخ به سؤالات جریان روز دوشنبه ۳۲/۱/۳۱ منزل خطیبی را به شرح زیر بیان داشت:

در روز دوشنبه ۳۲/۱/۳۱ دو نفر مهمان مرد نهار منزل ما بودند پس از صرف نهار برای آنها دو سه بار چسای بردم و در اطاق پشه‌سویی نهارخورده استراحت کردند بعد درب حیاط را زدند باز کردم یک مرد چاق ورزیده با قد کوتاه که سرش را تراشیده بود و شاپری سرمه‌ای به سر داشت وارد شد و چون آقا به من گفته بود اگر کسی آمد بیز اطاق نهار خوری، من هم او را به نهار خوری هدایت نمودم و به آقا اطلاع دادم، آقا گفتند بسیار خوب، باشد بعد مصطفی خان برادر آقا آمد رفت نزد مادر و خواهر آقا و سپس آقا او را برید نزد مهمانها.

بعد آقا مرا دنبال پیغامی برای خانمش به خارج از منزل فرستاد بعد از دو ساعت که به خانه مراجعت کردم دیدم درب حیاط نیمه باز و مصطفی برادر آقا در ته راهرو و پایین پله ها ایستاده، حسین خطیبی به من دستور داد که بروم بخوابم. برخلاف همیشه که برای مهمانها چسای می بردم مصطفی خان برادر آقا برای آنها چسای می برد و من به زیر زمین که زیر اطاق مهمانخانه هست رفتم و چون شام نخورده بودم دراز کشیدم. پیش از اینکه به خواب بروم صدای پیچ و پیچ و یواش حرف زدن از بالا شنیدم یک مرتبه سرو صدا شد پریدم و صداهای ناچور شنیدم و خیلی ترسیدم و یک بوی مخصوصی که نفهیدم چه بود به مشامم رسید گوشم را تیز کردم یک دفعه صدای باز شدن درب مهمانخانه را شنیدم که چند نفر تندتند راه می رفتند و تا یک ساعت بعد سرو صدا خوابیدم و صدای جاروب کردن اطاق مهمانخانه می آمد که بعد از آن خانم بزرگ مرا صدا کرد بیا شام بخور ولی من خیلی ناراحت بودم چون همه کارهای آن شب غیر از معمول بود.

آقا (حسین خطیبی) که خواست برود سروان به من گفت: اگر کسی از تو پرسید چه کسی اینجا می آید و می رود و چکار می کند بگو من خبر ندارم و تقریباً دو ساعت بعد از شهربانی آمدند و خانه را

تشریف نیاوردند تا اینکه معاونت شهربانی مرا احضار نمودند.

تاریخ آن شب را به این اندازه به خاطر دارم که علی اکبری مأمور آگاهی نگهبانی کلانتری ۲ در مورد مراجعت تیمسار از من پرسش کرد و می گفت چون ساعت ۱۲ نزدیک می شود می ترسم از کلانتری بروم و تیمسار بیاید بازرسی و من نباشم (صفحه ۷۳ پرونده شماره ۱ صفحه ۱۳۷ پرونده شماره ۲) بلافاصله از غلامعلی علی اکبری مأمور آگاهی کلانتری بخش ۲ تحقیق شد اظهار راننده را تأیید و تاریخ آن شب نگهبانی خود را روز ۳۲/۱/۳۱ بیان داشت (صفحه ۱۱۷ پرونده شماره ۲) در تحقیقات محلی که روز سه شنبه ۳۲/۲/۱ از دکان خواربار فروشی واقع در محل تقاطع خیابان خیام و خانقاه سؤالاتی شد که صاحب دکان (محمدرضا حسین زاده) اظهار داشت که در ساعت ۹/۵ شب گذشته تیمسار افشار طوس آمدند و پرسیدند منزل حسین خطیبی کجا است من گفتم نمی دانم اما مشتری که جنس به او می دادم ایشان را به منزل خطیبی هدایت و من دیدم که زنگ را زدند.

از علی حسین زاده جریان سؤال شد؟ بیان داشت مقارن ساعت ۲۱ روز دوشنبه ۳۲/۱/۳۱ یک نفر افسر لاغر اندام و بلند قد که یک ستاره و یک تاج روی پاکوش بود به دکان ما وارد و پرسید منزل حسین خطیبی کجا است ولی چون قبلاً منزل حسین خطیبی را به بعضی اشخاص نشان داده بودم و مشارالیه اعتراض کرده بود که نباید نشانی منزلش را به کسی بد هم ما هم به آن افسر گفتیم نمی دانیم منزل خطیبی کجاست بعد یک مشتری به نام یوسف سرابندی که مشغول خرید روغن بود منزل حسین خطیبی را به آن افسر نشان داد و ایشان به درب منزل رفته زنگ را فشار دادند (صفحه ۳۶ و ۳۷ و ۱۸ و ۱۸۲ و ۱۸۳ پرونده شماره ۱ و صفحه ۱۳۵ پرونده شماره ۲). و همچنین در نتیجه تحقیقات ابتدایی از اهل خانه و جوابهای آنها که حتی حاکی از انکار بدیهیات بود از جمله نوکر و کلفت خانه مدتی را که در آن خانه به خدمت گذاری مشغول بودند با تردید و خیلی کوتاه و متناقض بیان داشته (صفحه ۵۶ تا ۶۳ پرونده شماره ۱) مزید بر تشدید سوءظن گردید.

لذا شعبان (نوکر) و آمنه (کلفت) و محشمه (مادر) و زهرا (خواهر) حسین خطیبی بازداشت و منزل خطیبی طبق صورت مجلس با حضور نماینده دادستان مهر و موم و تحویل مأمورین شد ضمناً یک دستگاه ویکتورگام یا دیکتافون با کابلهای مربوطه که دارای گوشی و روکش برزنتی بود در آن خانه به دست آمد و چون خود حسین خطیبی در تمام این احوال در منزل نبود و اهل خانه از محل وی اظهار بی اطلاعی می نمودند لذا برای دستگیری

محمد شهرت خطیبی اهل تهران ساکن سرچشمه شغل کارمند کارخانه ونک سن ۴۰ سال دارای عیال و اولاد با سواد بدون سابقه کیفری (بنا به اظهار خودش) مسلمان تبعه ایران بازداشت از تاریخ ۳۲/۴/۱۷ به علت عجز از تسوید وجه الضمان.

موضوع اتهام

- ۱- اجتماع و مواضعه برای ارتکاب جنایت بر ضد اساس حکومت ملی و آزادی.
- ۲- توقیف غیرقانونی و اختفای به عطف.
- ۳- شکنجه و آزار بدنی شخص توقیف شده.
- ۴- فراهم نمودن محل برای اجتماع و مواضعه.
- ۵- قتل عمد.
- ۶- اختفای جرم و مجرم.
- ۷- عدم رعایت مراسم و نظامات راجعه به دفن اموات.
- ۸- داشتن و حمل اسلحه قاچاق.

جریان پرونده

برابر گزارش شماره ۱۱۹۱۴ تاریخ ۳۲/۲/۱۶ اداره اطلاعات و گزارش شماره ۱۰۷۶-۳۲/۲/۷ اداره آگاهی شهربانی در ساعت ۷ صبح روز ۳۲/۲/۱ معاونت شهربانی کل کشور مفقود شدن تیمسار افشار طوس را از ساعت ۲۱ روز دوشنبه ۳۲/۱/۳۱ به رؤسای ادارات آگاهی و اطلاعات اعلام و دستور تعقیب قضیه را می دهند. بلافاصله از طرف هر دو اداره مزبور اقدام بدو از حسن ثابت قدم فرزند رحیم که روز ۳۱/۱/۳۱ رانندگی اتومبیل شماره ۱ شهربانی را عهده دار بود بازجویی معمول اظهار می دارد که در شب مزبور تیمسار افشار طوس در حدود ساعت ۲۱ از شهربانی کل کشور خارج و سوار اتومبیل شماره ۱ شده و چون بنا به اظهار راننده معمولاً خود ایشان خط سیر را تعیین می نمودند. به راننده دستور می دهند از خیابان حافظ و فردوسی و منوچهری گذشته و در سه راه سپهسالار دو نفر نزاع می کردند تیمسار از اتومبیل پیاده شده به پاسیان پست دستور دادند که آنها را به کلانتری جلب نماید و بعد سوار شده و به خیابان وارد شدم نزدیک خیابان خانقاه پرسیدند خیابان خانقاه همین جا است گفتم بلی فرمودند به پیچ دست چپ چون تیر چراغ برق جلو بود و یک نفر دستش را لب جوی می شست ماشین را عقب زدم و پیچیدم در داخل خانقاه به سمت صفی علیشاه چند قدم که رفتم فرمودند نگهدار و از ماشین پیاده دستور دادند جلو کلانتری ۲ توقف کنم تا به وسیله تلفن مرا احضار کنند. بنده هم جلوی کلانتری ۲ رفتم و تا صبح آنجا منتظر ماندم

رسیدگی شود.

آقای هوشنگ کاوسی وکیل دیگر گفت: همان طور که آقای ملکی اظهار داشت تقاضا شده تقایمی که از حیث تحقیقات موجود است تکمیل شود و اکنون چهار برگ گواهی مربوط به ناظرین زجر و شکنجه را تحویل دادگاه می‌دهم و تقاضا دارم که این اشخاص که آدرس مشخصی دارند به دادگاه احضار شوند و گواهی بدهند.

سپس یکی دیگر از آقایان وکلا گفت در پرونده نامه‌ای به شماره ۸۱۷۳/۳۵۰ موجود است که از طرف اداره اطلاعات شهربانی به آقای سروان قانع نوشته شده اسناد و مدارکی که پیدا شده برای استفاده بفرستید البته ممکن است این اسناد برای آقای بازپرس مورد استفاده نباشد ولی ممکن است برای ما مورد استفاده قرار گیرد. پس از آن سایر آقایان وکلای مدافع نیز مطلب آقای ملکی را تأیید کردند. در این هنگام رئیس دادگاه خطاب به دادستان گفت اگر اظهاراتی دارید بیان نمایید.

بیانات دادستان:

آقای سرهنگ قربانی دادستان دادسرای نظامی خطاب به رئیس دادگاه اظهار نمود: به طوری که خاطر مبارک مستحضر است پرونده اتهامی حاضر که تقدیم دادگاه شده یکی از مهمترین پرونده‌های قضائی است که افکار عامه را در دوران حکومت گذشته به خود مشغول و نگران ساخته و مطمئناً ملت هوشیار و عزیز ایران با کمال بی‌صبری منتظر کشف حقایق و رسیدگی به اتهام همگی متهمین وابسته و بالاخره مجازات مرتکبین آن می‌باشند. آنچه مسلم است اینجانب انتظار و تقاضایی جز اجرای عدالت را نداشته و مصرأ استدعا می‌نمایم که قضات محترم، پرونده و کیفرخواست را عمیقاً تحت مذاقه و تجزیه و تحلیل قرار داده و با موشکافی تمام به پیروی از قانون اساسی و قوانین جاریه و اصول انسانیت بر مبنای حقوق بشر به جریان امر رسیدگی نموده و رأی به حق صادر فرمایند.

ضمناً چون به علت کارهای زیاد روزانه اینجانب شخصاً نمی‌توانم افتخار دفاع از کیفرخواست و یا رد دفاعیات وکلای مدافع محترم را کسب کند لذا سرگرد توپخانه علی اکبر بهمینش دادیار دادسرای موقت نظامی را به سمت نمایندگی دادستان تعیین و به محضر دادگاه معرفی می‌نماید.

آقای سرهنگ قربانی به بیانات خود خاتمه داد و آقای سرگرد علی اکبر بهمینش قائم مقام ایشان چنین اظهار داشت: در مورد نقص پرونده، وکلای

آقای دکتر بقائی به منزل من می‌آمدند و عبارتند از سرهنگ صدری، سرهنگ خواجه نوری.

در جلسه دادرسی آقایان وکلای مدافع متهمین در دادگاه حاضر بودند که عبارت بودند از:

آقای دکتر مهدی ملکی وکیل مدافع آقایان مزینی، زاهدی، منزه، امیرعلایی، حسین خطیبی و یاندر. آقای مشاور وکیل مدافع آقای سرهنگ هاشم زاده. آقای اردلان وکیل مدافع آقای منزه، هوشنگ زبیر. آقای احمد طباطبائی قعی وکیل مدافع آقایان سرگرد بلوچ، شهریار بلوچ و احمد آشیز. آقای هوشنگ کاوسی وکیل مدافع آقای افشار قاسملو. آقای نصیری وکیل مدافع آقایان نصیر خطیبی و حسین خطیبی. آقای امامی وکیل مدافع آقای زاهدی، مزینی، امیر علانی، یاندر.

رئیس دادگاه خطاب به وکلای مدافع گفت اگر چنانچه راجع به نقص تحقیقات یا مرور زمان و عدم صلاحیت ایرادی دارید اظهار کنید.

آقای مهدی ملکی یکی از وکلای مدافع اظهار داشت از نظر صلاحیت ایراد نیست ولی بایستی تذکر داد که پرونده نقص زیاد دارد. دوم اینکه برای اثبات اعلام جرمی که آقای دکتر بقائی نسبت به شکنجه حسین خطیبی به دادسرا کرده است و پرونده در این باره تشکیل شده است بنده تقاضا می‌کنم که این پرونده را از دادسرا بخواهند.

مطلب سوم اینکه برای سلب مصونیت آقای دکتر بقائی پرونده‌ای در کمیسیون دادگستری مجلس تشکیل شده است و ایشان اسناد و مدارکی تقدیم مجلس کرده‌اند که در گنجینه مخصوص ضبط شده و به عقیده آقای دکتر بقائی این اسناد در کشف جرم مؤثر است بنابراین از آقای رئیس دادگاه تقاضا می‌شود دستور فرمایند پرونده متشکله در کمیسیون دادگستری مجلس به انضمام اوراق و اسناد ضبط شده را به

اینجانب تقاضایی جز اجرای عدالت را نداشته و مصرأ استدعا می‌نمایم که قضات، پرونده را عمیقاً تحت مذاقه قرار داده و با موشکافی تمام به پیروی از قانون اساسی و قوانین جاریه و اصول انسانیت بر مبنای حقوق بشر به جریان امر رسیدگی نمایند

بازرسی کردند و رفتند ولی خانم و دخترش یواش یواش حرف می‌زدند و تلفن هم خیلی کردند تا نصف شب آمدند مرا بیدار کردند و آوردند شهربانی و هر چه از من پرسیدند، دروغ گفتم و اینهای که الان گفتم صحیح است.

در جواب سؤال این که از چند ماه پیش رفت و آمد چه اشخاصی به منزل حسین خطیبی زیاد شده.

آیا جلساتی داشته‌اید اسامی سرتیپ مزینی و سرتیپ زاهدی و سرتیپ یاندر و سرتیپ دکتر منزه را با ذکر نشانی و علائم و مشخصات بیان داشت ضمناً اضافه می‌نمایم که چند نفر گردن کلفت از چند روز قبل به اتفاق دکتر منزه به منزل حسین خطیبی آمده و در اطراف نهار خوری جمع می‌شدند. سرتیپها هم در اطراف مهمانخانه بودند. آقا و برادرش مصطفی خطیبی در این هفته آخر هر شب حضور داشتند در این شبها این عده گردن کلفتها با دستمالهایی که از توی بقیچه در می‌آوردند سرو صورت خود را می‌پستند و خودشان با خودشان مثل گردن کلفتها زور ورزی می‌کردند.

در جواب اینکه آیا تیمسار افشار طوس به منزل ارباب شما آمده یا نه؟ اظهار داشت که یک مرتبه هم چندی قبل اربابم به من گفت اگر یک سرتیپی به اسم افشار طوس آمد او را به داخل منزل هدایت کن. در موقعی که سرتیپ افشار طوس آمد فقط حسین خطیبی در منزل بود و دیگر کسی نبود و در موقع مراجعت از منزل ما اربابم گفت تا کسی صدا کن، ایشان گفتند تا کسی نمی‌خواهم ماشین من جنب کلاشتری ۲ است و پیاده رفتند.

در جریان تحقیقات از شعبان عیدی (نوکر حسین خطیبی) حقایق کشف و رفتن تیمسار افشار طوس و حضور جمعی از افسران بازتست و تعدادی اشخاص ناشناس در شب واقعه به منزل حسین خطیبی روشن شد.

حسین خطیبی مجدداً در همان تاریخ ۳۲/۲/۲ به اتکای اظهارات نوکرش تحت بازجویی قرار گرفت و با ذکر و اعلام اعتراضات شعبان عیدی که با قرائن صحیحه توأم بود حاضر به بیان حقیقت گردید و بعضی از گفتارهای نوکر خود را تأیید و ضمن انکار مداخله خود اظهاراتی به شرح زیر می‌نماید.

در پاسخ سؤال این که در این اواخر چه کسانی در منزل شما جلساتی داشته‌اند؟ بیان می‌دارد افسران بازتست به منظور ملاقات

متهمین ایرادی نکردند که لازم به جواب باشد ولی در مورد کشف حقایق باید آنچه عملی است و برای دادگاه امکان دارد به جا آورده شود و من برای کشف حقایق آنچه متهمین دلایل و مدارکی بر رد اتهام خود بتوانند ارائه دهند بحث ندارم. پس از آن رئیس دادگاه از وکلای مدافع تقاضا کرد مدارک خود را ارائه دهند.

ابتدا آقای سرگرد بهمنش نماینده دادستان اظهارداشت عرض بنده در ابتدای دادرسی این است که کیفر خواست قبلی مورد تأیید اینجانب است و همان طور که وکلای مدافع هم اظهار داشتند پرونده نقص ندارد و احتیاجی به توضیح در کیفر خواست هم نیست اما دو نکته است که اینجانب باید توضیح دهم:

۱. بطوری که دادگاه مستحضر است همه متهمین آزاد هستند و این آزادی به موجب پیشنهاد دادستان بوده است در صورتی که در کیفرخواست آنها را زندانی قلمداد کرده اند و این آزادی روی اصل قرار است که بعداً خود دادگاه صادر و با تبدیل قرار و اخذ تکلیف آزاد شده اند.

۲. چنانچه به برگهای بازجویی مراجعه کنیم یکی از متهمین یک باز خود را به نام امیر رستمی و یک مرتبه هم به نام منوچهر معرفی کرده است و امروز در دادگاه به هر اسمی که خود را معرفی کند به همان نام محاکمه خواهد شد و در هر حال این همان شخصی است که به نام پهلوان در وقایع شرکت نموده و در پرونده منعکس است.

در این موقع رئیس دادگاه خطاب به خطیبی اظهار داشت: مطالبی که در کیفرخواست نوشته شده است قبول دارید؟

متهم سؤال کرد: در پرونده چه نوشته شده؟
رئیس دادگاه گفت: در کیفرخواست قید شده که شما افشار طوس را به منزل خود دعوت کردید و در آنجا ایشان را دستگیر کرده اند و پس از آن وی را به محل دیگری انتقال داده و از بین برده اند به این قسمتها اعتراض دارید؟

متهم جواب داد: خیر تکذیب می کنم.
پس از آن رئیس دادگاه از سرتیپ مزینی، سرتیپ میژ، سرتیپ زاهدی و سایر متهمین همین سؤال را کرد و آنها همگی جواب دادند که ما به کیفرخواست اعتراض داریم و آن را تکذیب می کنیم و در موقع خود وکلای مدافع ما در این مورد دفاع خواهند کرد، ضمناً شهريار بلوچ اظهار داشت در اثر شکنجه و آزار چیزهایی که نوشته بودند از من امضاء گرفتند و عباس نخلی گفت سرهنگ سررشته و سرهنگ نادری در باغ ارباب آمدند و به من دستبند زدند و مرا آن قدر کتک زدند که بیهوش شدم و به من گفتند که بایستی نعش افشار طوس را به ما نشان بدهی.

بعد از مدتی که من بیهوش بودم دیدم چند نفر

سرباز زیر بغل مرا گرفته اند و مرا به جمشیدیه بردند و در آنجا به من دستبند قیانی زدند و چیزهایی نوشتند و گفتند باید اینها را بگویی ما از زبان تو آنها را بنویسیم تا صبح مرا آنجا زندان و این کار تا یازده شبانه روز ادامه داشت و یاد دادند بگو و ما آنها را بنویسیم و به من مثل معلم درس می دادند و سرهنگ سررشته گفت بایستی در شهربانی اینها را همان طور که به تو یاد داده ایم بگویی.

من از گفتن خودداری کردم و مرا مجدداً به جمشیدیه بردند باهای مرا در بین یک چوب که مثل فلک بود قرار دادند که خیلی درد داشت و اظهار داشتند چنانچه نگویی این کار را با تو می کنیم و مجدداً مرا به شهربانی آوردند و دو نفر در پهلوی من نشستند و یکی از آنها به من می گفت و من تکرار می کردم.

در این موقع آقای امامی وکیل متهم گفت: پس از شش ماه هنوز آثار زجر و شکنجه در پاهای این مرد هویدا است.
آقای عبداللہ امیرعلائی در جواب رئیس دادگاه اظهار داشت: یک شب در منزل بودم که عده ای سرباز به منزل من

آمدند و مرا به وضع فجیعی گرفتند و پس از توهین کردن زیاد مرا به شهربانی بردند در آنجا مرا کتک زدند و زجر و شکنجه زیاد دادند که اثرات آن در دهان و دندان و در چشم من باقی است دندانهای مرا خورد کردند، پنج روز این زجر و شکنجه ادامه داشت و مرا در جای تاریکی بدون غذا و آب، دو شبانه روز نگاه داشتند و بالاخره یک نفر افسر آمد از من پرسید از افشار طوس چه اطلاعاتی داری.

من حتی تا آن ساعت نمی دانستم برای چه مرا این طور زجر می دهند و من که از این واقعه کمترین اطلاعی نداشتم به آن افسر گفتم: از این امر بکلی بی اطلاع هستم و من کمترین سابقه و لکه سیاهی ندارم و برای چه مرا اینجا آورده اند؟

رئیس دادگاه از احمد بلوچ قرائی پرسید: چطور شد که شما را دستگیر کردند؟

بلوچ گفت: مقارن ساعت یازده بود که خان را گرفتند بردند بعد از مدتی هم عده ای با سرهنگ سررشته و سرهنگ نادری در جبهه آنها بودند آمدند و مرا از خواب بیدار کردند و بردند در شهربانی پرسیدند افشار طوس کجاست و همه گفتند سرگرد بلوچ کجاست؟ گفتم از افشار طوس اطلاعی ندارم ولی سرگرد بلوچ فرودین رفته است چون مرا که زیادی زدن و پشم را داغ کرده گفتم هر چه بگویند قبول

دارم و آنها چیزهایی نوشته و من هم در پای آن انگشت زدم، آقای دکتر ملکی وکیل متهم اظهار داشت در پرونده منعکس است که وی خود را با چاقو مضروب کرده است من خواهش می کنم دستور بفرمایید لباسش را در بیاورند و آثار شکنجه را در جایی که اصلاً ممکن نیست شخص دستش به آنجا برسد مشاهده کنید.

متهم در جواب اینکه چه کسانی به تو زجر و شکنجه دادند اسامی سرهنگ نادری و

سرهنگ امینی و سرهنگ سررشته و سرهنگ فهیمی را برد.

افشار قاسملو در جواب رئیس دادگاه اظهار داشت: من عضو راه آهن بودم و عده ای سرباز و افسر آمدند مرا گرفتند و به شهربانی بردند پس از زجر و شکنجه زیاد گفتند بایستی بگویی افشار طوس را چه کردیدی؟ من گفتم او را نمی شناسم پس از مدتی که دستبند قیانی به من زده بودند و شلاق می زدند چون عاجز شده بودم گفتم هر چه بگویند می نویسم، روز بعد

مرا احضار کردند و پرسیدند نقش تو در باره دولت مصدق چیست؟

من به آنها گفتم: من روزنامه نگار هستم و سابقاً موافق او بودم ولی حالا مخالفت او هستم و در روزنامه خود علنی مخالفت خود را منعکس کرده ام که او در عرض دو سال حکومت خود جز عوام فریبی کار دیگری نکرده است.

بازجویی خطیبی:

من اهمیتی به حکم این دادگاه که براءت و یا محکومیت مرا بدهد نمی دهم این مملکت حساب و کتابی در کارش نیست و اگر بود ما را بدون جهت در اینجا نمی آوردند و دولت بیاضی مصدق السلطنه این پرونده را برای ما تهیه نمی کرد، مصدق در مدت ۲۸ ماه حکومت خود مردم را فریب داد و خود من هم در اول فریب خورده بودم و اکنون متأسف هستم تمام اتهاماتی که به من نسبت داده اند متوجه کسانی است که در این مملکت شاعیل شغلهای مهم بودند و عاملین این پرونده دکتر مصدق - دکتر صدیقی وزیر سابق بیاضی کشور - سرتیپ ریاحی - سرتیپ مدبر - سرهنگ حسن باکروان - سرهنگ اشرفی حاکم سابق نظامی بودند که طرح این پرونده را ریختند و تمام قضایای آن را متوجه من کردند که با دکتر بقائی نماینده مجلس

یک شب در منزل بودم که عده ای سرباز به منزل من آمدند و مرا به وضع فجیعی گرفتند و پس از توهین کردن زیاد مرا به شهربانی بردند در آنجا مرا کتک زدند که اثرات آن در دهان و دندان و در چشم من باقی است دندانهای مرا خورد کردند

مجله قضاوت - سال دوم - شماره ۲۱
بهمن و اسفند ۸۲

و بنده علیه این سرهنگ دو اعلام جرم می کنم.
سپس سرهنگ صدیق مستوفی افسر رکن سه
ستاد ارتش گفت مشاهدات من همین مشاهدات
سرهنگ حکیمی است زیرا ما با هم در یک محل
بودیم و به همین جهت از تکرار آن خودداری کرد.

آقای سرهنگ محمود زند کرمی در مورد مشاهدات
خود نسبت به زجر و شکنجه اظهار داشت من در
تیپ دو و رییس ستاد تیپ بودم. و در آن تیپ
تیمساران مزینی و منزه و آقای امیر علانی و خطیبی
و سرگرد بلوچ قرانی زندانی بودند و به حکم

وظیفه ای که داشتم هر روز
برای بازدید به زندان می رفتم
و درباره وضع عمومی مزاج و
غذای ایشان سؤال می کردم
در همین روزها گزارشهایی به
من داده می شد که شبها این
آقایان را در جمشیدیه زجر و
شکنجه می دهند ولی من به
چشم خود ندیدم اما آثار این
شکنجه را در زندان بخصوص
در مورد خطیبی دیدم، تیمسار
مزینی و منزه و آقای خطیبی هر
روز دارای دستبند بودند به
طوری که در یکی از روزها
مشاهده کردم که دست مزینی

متورم و زخم شده بود و یک روز سرهنگ ممتاز،
سرهنگ رستمی و رحیمی که بازپرس بودند اظهار
داشت دستور بفرمایید دستبندها را از دست متهمین
که بازپرسی آنان خاتمه یافته باز شود ولی آنها
موافقت نکردند. از این جریان آثار شکنجه را در
بدن سرهنگ بلوچ قرانی نیز دیدم و به طوری که
صورت و سر او متورم شده بود.

در باشگاه افسران جمشیدآباد استوار منخبر و
گروهیان هنر خواه به تناوب بوده اند و اطلاعات آنان
در مورد شکنجه بیش از افسران نگهبان می باشد.

بعد در مورد جا و محل زندان که این زندانها برای
ایشان ساخته شده بود ولی بایستی اساساً گفت که
در زندانها اصول حفظ الصحه رعایت نشده و هوای
آنجا متعفن بود، پس از آن آقای لطف الله سپهر
اظهار داشت در اولین شبی که نگهبانی با بنده بود
و بر حسب اتفاق با آوردن آقایان مصادف شد مرا
احضار کردند و گفتند در را نبندید و یک نیمکت
حاضر کنید و من گفتم من وظیفه ندارم.

بعد با دستور مافوق من وسایل را در باشگاه تهیه
کردم پس از خاتمه بازجویی سروان قانع دستور داد
آنان را بخوابانیم و چند ضربه شلاق بزنیم پس از
چند ساعت دیگر سرهنگ سررشته و همه سربازان

در یک جلسه به من پیشنهاد کردند گذرنامه
سیاسی برای تهیه کرده ایم و یک گذرنامه به من
ارائه دادند و گفتند هرچه پول بخواهی می دهیم
مطالبی را که مورد نظر ماست بگو ولی من از
پذیرفتن هر گونه درخواست آنان خودداری کردم.
سپس شهود در جلسه حاضر شدند و مشاهدات
خود را درباره زجر و شکنجه به اطلاع دادگاه
رسانیدند:

پس از تنفس، آقای سرهنگ حکیمی اظهار
داشت، شب پنجم اردیبهشت ۱۳۳۲ بود که آقای
دکتر بقایی و آقای شروین و یک نفر دیگر که گویا
بازپرس دادسرا بود به دژبان آمدند و پرسیدند آقای

حسین خطیبی در کجا زندان
هستند به ایشان گفته شد وی در
زیرزمین ستاد زندانی هستند و
بعد آقای دکتر بقایی این سؤال
را از افسران نگهبان کرد و او
اظهار بی اطلاعی کرد و بعد
آقای شمس قنات آبادی هم
آمد ولی آقای خطیبی را به آنها
نشان ندادند.

وی سپس اضافه کرد مقارن
ساعت دوازده بود که سرتیپ
ریاحی و چند نفر دیگر و در
آخر آقای دکتر صدیقی وزیر
کشور وقت هم در دژبان
آمدند پس از یک ساعت و

نیم ایشان حوزه دژبان را ترک نمودند نصف
شب بود که من صدای دکتر منزه را شنیدم که فریاد
می زد ۴۸ ساعت است به من آب نداده اید سرهنگ
توده ای چرا مرا می زنی صدا و فحاشی افسر مزبور
نیز شنیده می شد بعد دکتر منزه را به وسیله آمبولانس
از دژبان بردند.

همان شب که آقای دکتر منزه را بردند قرار بود
خطیبی را هم ببرند ولی چون وی قادر به حرکت نبود
از بردنش منصرف شدند و شب بعد مجدداً عده ای
افسر و سرباز با یک آمبولانس به دژبان آمدند و
چند دقیقه بعد چند افسر در حالی که خطیبی قادر
به حرکت نبود و او را در پتو پیچیده بردند در
آمبولانس قرار داده و از دژبان بردند ناطق در مورد
مشاهدات خود درباره سرتیپ مزینی چنین اظهار
داشت: در موقعی که من ایشان را دیدم با اینکه
یک ماه از زجر و شکنجه وی می گذشت آثار دست
بند قبایتی را در دست ایشان به چشم خود دیدم.

بعد دادستان پرسید: چطور آن سرهنگ که
متهمین را زجر و شکنجه می داد نشناخته اید؟ آقای
دکتر ملکی اظهار داشت برای اینکه این پرونده باز
نماند اطلاع می دهم که وی سرهنگ دوم نوبان بوده

در یک جلسه به من
پیشنهاد کردند گذرنامه
سیاسی برای تهیه
کرده ایم و یک گذرنامه به
من ارائه دادند و گفتند
هر چه پول بخواهی
می دهیم مطالبی را که
مورد نظر ماست بگو ولی
من از پذیرفتن
هر گونه درخواست
آنان خودداری کردم

رفیق بودم و می خواستند بدین ترتیب کسانی که با
دولت آنها مخالفت و مبارزه می کردند لکه دار
بکنند همه می دانند که دکتر مصدق می خواست
مملکت را کمونیستی کند و او تصمیم نداشت ایران
را جمهوری کند به عقیده من او می خواست به
دست توده ایها شاه را از مردم جدا سازد و بعد
توده ایها را به خیال خود سرکوب کند و از آمریکائی
ها کمک بخواهد که من توده ای ها را سرکوب می
کنم کمک کنید و بعد به سلطنت برسد و پسر خود
را ولیعهد کند.

آقایان افسران بازنشسته ای که اکنون عده ای از
آنها در اینجا حضور دارند پس از چهار روز بعد از
اینکه دولت مصدق آنها را از کار برکنار کرد نزد من
آمدند و اظهار داشتند حق ما ترضیع شده و من هم
به آنها قول دادم به وسیله آقای دکتر بقایی در مجلس
شورای ملی سؤالی از وزیر دفاع ملی بکنند و این
کار را هم کردند و هیچ چیز دیگر غیر از این
نبوده است.

اما در مورد دستگیری بنده، وقتی که من از بیرون
می خواستم وارد منزل خود شوم یا گروهبانی روبه
رو شدم به او گفتم اینجا چه می خواهی؟ گفت
من مأمور هستم که خطیبی را دستگیر کنم. من به او
گفتم من خطیبی هستم و او هم مرا دستگیر کرد و
به فرمانداری نظامی برد.

سپس خطیبی اظهار داشت:
کسانی که مرا در مدت چهارده روز شکنجه دادند
سرهنگ نادری - سرهنگ سررشته - سروان قانع -
سرگرد رحیمی - سروان فهیم - سرهنگ دوم رستگار
- سرهنگ امینی - حاجی بابائی و فرهمند بودند و
من در این مدت هیچ اظهاری نکردم و تمام آنها را
تکذیب می کنم و من اصلاً دست خطی نداده ام و
اکنون پرونده را بباورید و با خطهای من مقایسه
کنید.

سپس ناطق اضافه نمود از قرار روزی لطفی وزیر
دادگستری وقت به دکتر مصدق اظهار داشته بود
می خواستم پرونده خطیبی را به مجلس ببرم ولی
دکتر مصدق از من این پرونده را گرفت و گفت لازم
نیست دلیل این کار چیست؟

رییس - آیا خط شما در پرونده نیست؟
خطیبی - خیر اصلاً من در پرونده دست خطی
ندارم و هیچ وجه امضاهائی که در پای آنها
شده امضای من نیست در تمام بازجویی از من
پرسیدند دکتر بقایی در منزل تو چکار داشته است؟
من به آنها گفتم به شما مربوط نیست و تمام
سؤالاتی که در این مورد از من می نمودند من به
آنها جواب هایی از این قبیل می دادم و حتی
کاغذهایی که خود آنها می نوشتند و برای امضاء به
من ارائه می دادند من امضاء نکردم و آنها امضای
مرا جعل کرده اند.

و هم چنین مرا از زندان بیرون کردند و در ساعت یک بعد از شب از من چرخ خواسته و من به آنها والور و گردسوز دادم و صبح که چراغ را دیدم لوله آن شکسته بود و لکه های خون در روی آن دیده می شد و من دیگر چیزی ندیدم سپس ناطق مجدداً اظهار داشت چند نفر از آقایان در سلولهای یک در دو متری زندانی بودند و حال تیمسار منزه بسیار بد بود دو مرتبه تقاضا کرد که پزشک برای وی بیاید. سپس اضافه کرد قسمت شانه آقای خطیبی در اثر ضربات شلاق خونی شده بود و یکی از پاهای او هم مجروح بود.

و دست کلیه متهمین در اثر دست بند زخم شده بود و در موقع غذا خوردن باز نمی گردیم سرگرد بلوچ تمام صورتش زخمی بود و باندیچی شده بود. آقای سرهنگ غفرانیان رییس بهداری تیپ دوم زرهی اظهار داشت اولین باری که من برای عبادت از این متهمین به زندان رفته تیمسار منزه را دیدم که از کید و شکم خود اظهار ناراحتی می کرد و من دستور لازم برای معالجه او صادر کردم ولی از ضرب و شکنجه در وی اثری ندیدم ولی در عبادت‌های بعدی که از سرگرد بلوچ قرائی کردم دست ایشان متورم شده بود و در عبادت از آقای خطیبی من آثار و علائم ضربه و شکنجه در ایشان ندیدم. در این موقع چند نفر از متهمین از جمله آقای خطیبی و دکتر منزه گفتند آقای دکتر غفرانی آنچه را دیده اند اظهار نکرده اند.

آقای دکتر ملکی نیز در این زمینه صحبت کرد و نماینده دادستان در جواب آنها اظهار داشت نباید متهمین و یا وکلای مدافع در بین اظهارات شهود قطع کلام نمایند. سپس آقای سرهنگ آذر مهر مشاهدات خود را به شرح زیر بیان نمود:

یک شب که من نگهبان و به جای فرماندهی دژبان بودم مقارن نیمه شب بود که پیشخدمت اطاق مرا از خواب بیدار کرد که عده ای زندانی آورده اند من بر حسب وظیفه به طرف زندان افسران رفته با وجودی که من به جای فرماندهی بودم دستور داده بودند در آن موقع مرا هم راه ندهند من فقط در آن حین توانستم چند نفر از افسران واقعه ۹ اسفند را ملاقات کنم آنها به من اظهار داشتند خطیبی را آوردند و از دکتر منزه هم بازجویی می کنند من در این موقع شنیدم که شخصی فریاد می زد من سرتیپ شما هستم و او می گفت من اگر قاتل هستم بدهید مرا اعدام کنند چرا بی جهت مرا می زنید. روزی که ریاست دایره زندان با من بود دستور رسید که سرتیپ زاهدی و سرتیپ مزینی را به این زندان می آورند اطاقی برای آنها تهیه کنید و من هم اطاقی برای آنها تهیه کردم بنده در اینجا می توانم بگویم که وضعیت روحی آنان بسیار بد و دست تیمسار مزینی متورم بود و من تا موقعی که رییس زندان بودم اجازه ندادم

کوچکترین اسافه ادبی به تیمساران بشود. آقای خطیبی که در زندان انفرادی بود خودش همیشه و به طور دائم شکایت از تألمات بدنی می نمود و حتی زخمی در روی شکم داشت و اظهار می داشت اینجا را شکافته اند و نمک ریخته اند، من زخم را دیدم ولی نمک ریختن را ندیدم. یک روز در حضور رییس دژبان که برای بازدید آمده بود دیدم که نوکر آقای خطیبی به رییس ستاد می گفت چرا مرا نمی کشی من که در اینجا مردم و در حضور من به ایشان گفت شما مرا کتک زدید وی اضافه نمود بایستی این نکته را تذکر بدهم تا موقعی که من زندان بودم کسی را زجر و شکنجه ندادند بلکه آنها را در خارج زجر و شکنجه می دادند و به آنجا می آوردند و یک روز شنیدم که خطیبی را برای گرفتن اعتراف در زندان زجر و شکنجه می دادند و یک روز هم آقای دکتر بقائی برای دیدن دکتر خطیبی آمده و با اینکه وی در زندان بود به ایشان گفته شد که خطیبی در اینجا نیست.

و بعد از رفتن آقایان دکتر بقائی و شمس قنات آبادی به وسیله آمبولانس او را از دژبان بردند. بعد یکی دیگر از شهود به نام کاظم مینوی کارمند وزارت دارایی اظهار داشت یک روز در خیابان اسلامبول عبور می کردم که آقای هاشم زاده را دیدم و به منزل ایشان رفته به مجرد ورود در خانه خانم ایشان با حال مشوشی جلو آمد و گفت فرار کنید از منزل بیرون بروید.

بعد متوجه شدیم که چند نفر دژبان و شخصی برای جلب ایشان آمده بودند و من هم ایشان را به منزل خود بردم و مدت یک هفته در منزل من مخفی بودند که بعداً ربودن افشار طوس به وقوع پیوست. آنگاه سعید منتصر سرباز وظیفه چنین گواهی داد من کمک انباردار باشگاه افسران جمشیدآباد بودم موقعی که تیمساران را برای زندانی کردن به باشگاه آورده بودند تا چند شب رفت و آمد برای ما ممنوع بود یک روز سروان فهیم یکی از سربازان را احضار کرد و وسایلی که لازم داشت از وی خواست من وسایل لازم را برای او بردم و در آنجا دیدم که از

تیمسار منزه مشغول بازجویی هستند در خاتمه یک نامه آوردند که امضاء کند تیمسار در زیر نامه نوشت تمام این اقاریر با ضرب و کتک و شلاق گرفته شده است.

سروان سررشته آمد بیرون و دستور داد چند سرباز بندهای تفنگ خود را باز کنند و با او بدهند و یک عدد چوب بیل هم بعداً خواست که با آن پاهای تیمسار را بستند و او را روی نیمکت خوابانیده و با شلاق زدند و یک سرباز را مأموریت داده بودند که با آب زدن به صورت تیمسار از خواب رفتن او جلوگیری کنند این وضعیت ادامه داشت تا تیمسار بیهوش شد و پزشک آوردند تا او را معاینه نمایند و او را به هوش آورد، پس از این که او را به هوش آورد مجدداً بازجویی شروع شد و تیمسار می گفت اگر بمانم از شما انتقام خواهیم گرفت.

وی در مورد سرگرد بلوچ اظهار داشت: یک روز سرگرد بلوچ را که با دستبند قبانی بسته بودند پس از بازجویی به روی میز خوابانیده و یک نفر در روی گردن و یک نفر دیگر در روی پاهایش نشست و سرباز دیگر مشغول شلاق زدن شد.

در خاتمه آقای سعید منتصر درباره کسانی که اعمال زجر و شکنجه را انجام می دادند اظهار داشت در تمام این وقایع آقایان سرهنگ نادری، سرهنگ سررشته و سروان فهیم این اعمال را انجام می دادند.

پی نوشت:

- ۱- برگرفته از حمید سیف زاده، حافظه تاریخ انتشارات
- ۲- ر. ک، مهدی بامداد، شرح رجال ایران، ذیل افشار طوس
- ۳- قضاوت: توجه خوانندگان محترم را به این نکته جلب می نماید که برجیدن پرورنده ای که از پیش مطرح بوده است در رژیم کودتا به نوعی نمایش تشریفاتی تبدیل گردیده است و در واقع پس از سقوط دولت مصدق مهاکمه قاتلان افشار طوس به محاکمه دولت مصدق جای سپرده است.

